عبوس زهد

برهانی، مهدی

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مرید خرقه‏ی دردی کشان خوش خویم

این بیت در کهن‏ترین نسخه،مورخ 807 هجری قمری که‏ تنها نزدیک به پانزده سال،پس از مرگ حافظ نوشته شده است،تا نسخه خلخالی،مورخ 825 که اساس تصحیح علامه محمد قزوینی‏ و دکتر قاسم غنی قرار گرفته است،و دیگر نسخ مقدم و مؤخر،به‏ همان صورت بالا ضبط شده است،مگر آن‏که در نسخه‏ی خلخالی‏ به روی حرف نخست واژه‏ی«ننشیند»نقطه‏یی نهاده نشده است. شاعر و موسیقیدان و حافظشناس بزرگ معاصر،در«حافظ به سعی‏ سایه»-تصحیحی که پا را در بالاترین حد دقت و درستی نهاده- هم با گوشه‏ی چشمی به نسخه‏ی خلخالی و هم به قیاس بیت‏ دیگری:

تو مگر بر لبِ آبی به هوس ننشینی‏ ور نه هر فتنه که بینی هم از خود بینی

بدان روی که در متن‏های گوناگون،هر دو صورت:«ننشینی» و«بنشینی»دیده شده است،در بیت مورد گفتگو،ولو آن‏که در همه‏ی نسخ«ننشیند»نوشته شده است،«بنشیند»را با نکته‏سنجی‏ ویژه‏یی که دارد،درست‏تر دانسته و خود بر آن است:

«...در باب این بیت،بحث‏های فراوان شده است و هریک از اهل نظر،نکته‏هایی در میان گذاشته‏اند و پیشنهادهایی،برای تلفظ کلمه عبوس(به فتح اول یا ضمّ اول)و احتمال‏هایی،برای معنی و مفهوم عبارات عبوس زهد،وجه خمار،ننشیند مطرح کرده‏اند.با این‏ همه هنوز،با حفظ صورت ننشیند،معنی درست و قانع‏کننده‏یی‏ به دست نیامده است.

گمان می‏کنم،صورت بیت با قبول بنشیند،صحیح باشد. بنشیند هم مفهوم فعل مضارع(التزامی اخباری)را می‏رساند و هم‏ صیغه‏ی دعایی«بنشیناد»را به ذهن می‏آورد و شاید به وجه خمار بنشیند؛معادل اصطلاح امروزی باشد که می‏گویند:خماری بکش. دیگر احتیاجی نخواهد بود که عبوس را با ضمّ اول به معنی‏ ترش‏رویی بخوانیم.همین مطلب ساده را سالها پیش با شادروان، استاد خانلری در میان گذاشتم و تصحیح قیاسی ایشان گویا تایید این حدس بوده است.»1

نپذیرفتن داوری سایه،آن هم درباره‏ی شعر حافظ،آسان‏ نیست و جسارت می‏خواهد؛زیرا وجود سایه،بوی حافظ را می‏دهد و تا آن‏جا که من می‏دانم،وی از کودکی چنان با حافظ در آمیخته‏ که اشعار نوجوانی او،گویی شعبه‏یی از شعر حافظ است.گذشته از آن،سایه پیش از چاپ و انتشار بسیاری از تصحیحات دیوان‏ حافظ،کار خود را آغاز کرده بود،ولی وسواس و دقت و شکیباییش،انتشار این اثر را-که مزایای همه‏ی تصحیحات‏ گذشته را دارد و کاستی‏های آن‏ها را ندارد-به تأخیر انداخت.من‏ نیز بیش‏تر به انگیزه‏ی طرح سخن حافظ،پیشنهاد و برداشت خود را می‏نویسم؛شاید مورد پذیرش انصاف این شخصیت‏ جامع الاطراف،قرار گیرد و شاید هم آن را نپسندد.

شاید عادت ذهنی من باشد که وجه انکاری ننشیند را بیش‏تر می‏پسندم و برای این پسند خود نیز،حرف‏هایی دارم که در زیر می‏آید،تا که قبول افتد و چه در نظر آید:

1-نخست،اگر آن‏که بگوییم وجه درست این است:«عبوس‏ زهد به وجه خمار بنشیند»این جمله،جمله‏یی کامل است و نیاز چندانی به ارائه‏ی دلیل و آوردن مصراع دوم ندارد و تقریبا ارتباط این دو مصراع-نه قطع-که بسیار کم می‏شود و جنبه‏ی چرایی‏ آن‏که در مصراع دوم باید پاسخ داده شود،کمرنگ می‏گردد.ولی‏ اگر بگوییم:«عبوس زهد به وجه خمار ننشیند»جنبه‏ی چرایی آن‏ به درستی حفظ می‏شود و خواننده،منتظر می‏ماند که بداند،چرا عبوس زهد به وجه خمار نمی‏نشیند و اگر این‏گونه باشد باید علتی و پی‏آمدی داشته باشد و پی‏آمد آن را در مصراع دوم می‏خواند.

2-آن‏گونه که استاد سایه پیشنهاد داده‏اند،چنان‏چه حافظ،به‏ صیغه‏ی دعایی واژه بنشیند هم نظر داشته باشد،بی‏هیچ تأمل، واژه‏ی«بنشیناد»را به کار می‏برد بدان روی که سایه خود موسیقی‏شناس بزرگی‏ست و از این دیدگاه،نگاهی ژرف به شعر حافظ داشته است،باید بپذیرد،هم‏آوایی«خمار»با بنشیناد بیش‏تر است و وزن شعر هم آسیبی نمی‏بیند.اگرچه واژه‏ی ننشیند هم‏ می‏تواند صیغه‏ی دعایی داشته باشد و خواننده،از آن صیغه دعایی‏ «ننشیناد»را دریافت کند.پس این دلیل چندان موجه نیست.

3-از این همه گذشته،نکته‏یی که مرا وامی‏دارد،به ذائقه‏ی خود و سابقه‏ی ذهنی،واژه‏ی انکاری«ننشیند»را برگزینم،توجه به‏ معانی خمار و مخمور است.چون این واژه در ادب فارسی به معنی‏ هست هم به کار رفته است.نرگس چشم را هم مست خوانده‏اند و هم در همان جهت خمار:

غلام نرگس مست تو تا تاجدارانند خرابِ باده‏ی لعل تو هوشیارانند

نرگس،بدان روی که خواب آلوده است،در ذائقه‏ی زیباشناسی‏ شاعران،به چشم‏های نازآلود و خمارین تشبیه شده است یا به عکس.به همین روی،گاه آن‏گونه چشم را مست و گاه خمار خوانده‏اند و این دو واژه‏ی«مست»و«خمار»هم مترادف و هم‏ متضاد یکدیگر به کار گرفته شده‏اند.

چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد جگر ترک مست است،مگر میل کبابی دارد

گذشته از آنکه،در این‏جا مست و مخمور مترادف هم قرار گرفته‏اند،در جای دیگر گفته است:

راهِ دل عُشاق زد آن چشم خمارین‏ پیداست از این شیوه که مست است شرابت

حافظ«خمار»برآمده از مستی را می‏ستاید و نیکو می‏شمارد و آن را خوش دارد:

میی در کاسه‏ی چشم است ساقی را،بنامیزد که مستی می‏کند با عقل و می‏بخشد خماری خوش

به دیگر سخن،آن کس که باده نوش است،اگر در گاه نیاز باده‏ ننوشد،خمار می‏شود و خماری دیگر،هنگامی‏ست که او،بیش از اندازه می‏بنوشد.در هر حالت،چشم خمار بدان قابل تشبیه‏ است.همین خماری برآمده از باده‏نوشی،بسیار هم مصداق چشم‏ یار قرار می‏گیرد.

در دِیر مُغان آمد،یارم قَدحی در دست‏ مست از می‏و می‏خواران،از نرگس مستش مست

و در جای دیگر،آشکارا حالت بیش از اندازه‏ی باده‏نوشی را «خماری»گفته است:

چو مهمان خراباتی به عزت باش با رندان‏ که درد سرکشی جانا گرت مستی خمار آورد

به هر روی،مستی هم خماری می‏آورد.حال اگر،پافشاری بر این معنی نیز پذیرفته نشود و تنها،خمار کسی را بدانیم که از ننوشیدن می،به حالت خماری افتاده است،سخنی نیست.حافظ، هم این معنی را به کار برده که باده‏نوش،بی می،خمار می‏شود و حتا،همیشه نگران است که می،به او نرسد و او به حالت خماری‏ بیفتد و اگر با رندان به عزت نباشد،می‏اش نمی‏دهند و خمار می‏شود:

ساقیا لطف نمودی،قَدَحت پُر مِی باد که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد

هرچند،حافظ به خماری که برآمده از زیاده‏نوشی‏ست-و خود آن را نکوهیده-و به درد سرش اشاره کرده،به معنی نزدیک‏ به ذهن،خماری هم گوشه‏ی چشمی داشته است:

کُو کریمی که ز بزم کَرمش غَمزده‏یی‏ جُرعه‏یی دَر کِشد و دَفع خُماری بُکند

در جایی،حتا نسیم باده را هم مستی‏بخش می‏داند.دوستداران‏ شراب،برای کامیابی کامل از شراب،آن را در پیاله می‏چرخانند که‏ بویش،برانگیخته شود و سپس آن را می‏بویند تا بخار آن از راه‏ مخاط بینی جذب شود و شور مستی بیش‏تری ببخشد:

ای باد از آن باده نسیمی به من آور کان بُوی شفابخش بُوَد دَفع خمارم

و البته سایه،گرگ دهن آلوده یوسف ندریده است و اگر در شعرش به شراب و می‏اشاره‏یی دارد،تنها تعبیه‏یی شاعرانه بوده و هرگز لبش به می‏آلوده نشده.اگر چندان با زیر و بم باده‏نوشی، آشنا نباشد،شگفت نیست ولو آن‏که بگوید:نخوردم نان گندم، ندیدم دست مردم؟

به هر روی،چون خماری هم از لوازم و مراتب باده‏نوشی‏ست، کسی که می‏نمی‏نوشد،مار هم نمی‏شود.با پیش چشم‏داشتن‏ همه‏ی این نشانی‏ها می‏توان بیت موردنظر را چنین معنی کرد:

عبوس زهد به اندازه‏یی ناخوشایند است که حتا،با خماری‏ رنج‏آور هم قابل قیاس نیست.

روی خمار دیدن،اگر ناخوشایند است،روی زاهد عبوس از دیدن آن،ناخوشایندتر است.به همین روی شاعر خود را مرید خرقه‏ی خمارهایی معرفی می‏کند که با نداشتن شراب صافی،به‏ دردی خم هم بسنده می‏کنند و نرم‏خوی و مهربان می‏شوند.با خواندن بار دیگر بیت،داوری نهایی را به خود استاد وا می‏نهیم که‏ اگر،برداشت ما را نپسندد،در برابر مراتب درک و فضل او چاره‏یی‏ جز تسلیم نیست:

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مرید خرقه‏ی دردی‏کشان خوش خویم

پی‏نوشت:1-حافظ به سعی سایه،چاپ دوم،چشم و چراغ،هوش و ابتکار،1373،ص 35.

استقبال از حافظ85

هـ ا.سایه

رسیده مژده که آمد بهار و سبزه دمید وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید نه لب گشایدم از گُل،نه دل کشد به نبید چه بی‏نشاط بهاری که بی‏رخِ تو رسید! نشانِ داغِ دلِ ماست لاله‏یی که شکفت‏ به سوگواریِ زلفِ تو این بنفشه دمید بیا که خاکِ رهت لاله‏زار خواهد شد ز بس که خونِ دل از چشمِ انتظار کشید به یادِ زلفِ نگون‏سارِ شاهدانِ چمن‏ ببین در آینه‏ی جویبار گریه‏ی بید به دورِ ما که همه خونِ دل به ساغرهاست‏ ز چشمِ ساقیِ غمگین که بوسه خواهد چید؟ چه جای من که در این روزگارِ بی‏فریاد ز دستِ جور تو ناهید بر فلک نالید از این چراغِ توام چشم روشنایی نیست‏ که کس ز آتشِ بیداد غیرِ دود ندید گذشت عمر و به دل عشوه می‏خریم هنوز که هست در پیِ شامِ سیاهِ صبحِ سپید که راست«سایه»در این فتنه‏ها امیدِ امان؟ شد آن زمان که دلی بود در امانِ امید صفای آینه‏ی خواجه بین کزین دمِ سرد نشد مکدّر و بر آهِ عاشقان بخشید